



هوالطیف

سلامت معنوی

تاریخ: آذر ماه ۱۳۹۳

سال اول شماره ۹

دفتر سلامت جمعیت، خانواده و مدارس - اداره سلامت معنوی

مَنْ طَلَبَنِي، وَجَدَنِي وَمَنْ وَجَدَنِي، عَرَفَنِي وَمَنْ عَرَفَنِي، أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي، عَشِقَنِي وَمَنْ عَشِقَنِي، عَشِقْتُهُ
وَمَنْ عَشِقْتُهُ، قَتَلْتُهُ وَمَنْ قَتَلْتُهُ، فَعَلَى دِيْنِهِ وَمَنْ عَلَى دِيْنِهِ فَأَنَا دِيْنُهُ...

محبت و عشق

یکی از واژه هایی که از دیرباز با آدمی مأنوس بوده و قدمتی به بلندای حیات بشری داشته است واژه «عشق» می باشد

۱- معنای عشق

«عشق» از نظر واژه شناسی به معنای میل مفرط است. این کلمه مشتق از «عَشَقَه» بوده و «عَشَقَه» گیاهی است که هر گاه به دور درخت می پیچد آب آن را می خورد؛ در نتیجه درخت زرد شده، کم کم می خشکد. اما در اصطلاح «عشق» عبارت است از «محبت شدید و قوی» و به عبارت دیگر، عشق مرتبه عالی و اعلاای محبت است.

ولی حقیقت آن است که تعریف حقیقی این واژه ممکن نیست؛ به گفته حکیم عشق محی الدین ابن عربی: «هر کس عشق را تعریف کند، آن را نشناخته و کسی که از جام آن جرعه ای نچشیده باشد آن را نشناخته و کسی که گوید من از آن جام سیراب شدم، آن را نشناخته، که عشق شرابی است که کسی را سیراب نکند». شاید به همین دلیل است که نخستین عارفان، واژه عشق را به کار نمی بردند؛ زیرا از عشق زمینی و جسمانی هراس داشتند و از این رو؛ بیشتر از محبت یاد می کردند و عطار چه زیبا سروده است:

روزی که چو من شوی، بدانی

پرسی تو ز من که عاشقی چیست؟

۲- عشق و معرفت

از آنجا که عشق، محبت شدید و قوی است و محبت فرع «معرفت» است، عشق نیز بدون معرفت، عشق نخواهد بود. واقعیت آن است که شناخت هر چیزی، ریشه میل یا تنفر انسان نسبت به آن چیز است. اگر آدمی چیزی را برای خویش سودمند بداند، نسبت به آن محبت پیدا و برای جلبش تلاش می کند.

بر اساس تقسیم قوای ادراکی انسان به حسی، خیالی و عقلی، می توان با تسامح گفت که سه عشق حسی، خیالی و عقلی وجود دارد: عشق حسی بر معرفت حسی بنا شده است و تنها قوای حسی (بینایی، شنوایی، چشایی، لمسایی و بویایی) از آن مبتهج می گردد. عشق خیالی، عشقی است که از قوه خیال آدمی نشأت می گیرد و تنها این قوه را تسکین می دهد. اما عشق عقلی، عشقی است که از عقل سرچشمه می گیرد و بر اساس یافته های عقل، معشوق و راه وصال به او را می شناسد؛ هر چند با شدت یافتن عشق، آدمی عقل خویش را نیز پشت سر می گذارد؛ ولی برای بار یافتن به آن مرحله نیز باید از مدخل عقل عبور کرد. باید توجه داشت از آنجا که قوه خیال از قوه حس در ادراک امور قوی تر است، عشق خیالی از عشق حسی قوی تر است و به دلیل آنکه درک عقلی قوی تر از خیال و حس است، عشق عقلی به مراتب قوی تر و کامل تر از عشق حسی و خیالی است.

معرفت، عشق را و عشق معرفت افزاست. شق، در هر مرتبه ای از ظهور، عاشق را در مراحل معرفت و مدارج کمال پیشتر می برد، در نتیجه ادراک آدمی قوی و نافذتر می گردد.

هر که مرا طلب کند، مرا خواهد یافت. و هر که مرا بیابد، مرا خواهد شناخت.

و هر که مرا بشناسد، مرا دوست خواهد داشت. و هر که مرا دوست بدارد، عاشقم خواهد شد.

و هر که عاشقم شود، عاشقم خواهم شد. و هر که را که عاشقم شوم، خواهم گشت.

و هر که را بگشتم، دیه ی او بر گردنم خواهد بود. و هر که دیه اش بر گردنم باشد،

"خودم" دیه اش خواهم شد...

۳- مبدأ عشق

اساس آفرینش جهان، عشق حضرت حق به جمال و جلوه خویش است؛ زیرا، حبّ ذات یکی از مهمترین اسباب عشق است. خداوند متعال نیز به عنوان برترین موجود، به دلیل عشق به ذات و جلوه جمالش، جهان را پدید آورد: «کنت کنزاً مخفياً فأحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف؛ گنج پنهانی بودم که دوست داشتم شناخته شوم، پس آفریدگان را آفریدم تا شناخته شوم.»

کنج مخفی بُد ز پریّ چاک کرد خاک را روشن تر از افلاک کرد

بر این اساس، نخستین کسی که عشق ورزید، خدای سبحان بود و از آنجا که مبدأ عالم اوست، مبدأ عشق نیز اوست. در واقع، عشق مانند وجود، از ذات حق به عالم سرایت کرده است و قاطعانه می توان گفت: عشق انسان زاییده عشق خداست.

توبه کردم و عشق همچون ازدها توبه وصف خلق و آن وصف خدا

عشق ز اوصاف خدای بی نیاز عاشقی بر غیر او باشد مجاز (مثنوی معنوی، دفتر ۶، ابیات ۹۷۰ - ۹۷۱)

۴- اسباب عشق

برای عشق اسباب گوناگونی مطرح کرده اند که از همه مهمتر دو سبب است که هر دو ریشه در فطرت هستی دارد:

✚ کمال جویی

همه هستی میل به کمال دارد. کمال طلبی آمیخته با «حبّ بقا»ست که هر دو تبلور «حبّ ذاتند». همه موجودات در پی آنند که چیزهایی را به دست آورند و بهره وجودی اشان را بیشتر کنند. هر موجودی، در پی کمال متناسب با خود است. دانه گندمی که روی زمین قرار گرفته و با شرایط مساعدی شکافته شده، به تدریج می روید، متوجه آخرین مرحله پخته گندم است که رشد خود را تکمیل کند؛ سنبل داده و دانه های زیادی بار آورد. هسته میوه ای که در درون خاک پنهان شده و سپس پوست خود را شکافته و نوک سبزی بیرون می دهد از همان مراحل آغازین، قصد رسیدن به درجه کمال و برومندی خود را دارد که درختی پر از میوه خواهد شد. انسان نیز می خواهد سعه وجودی بیشتری بیابد و علم، قدرت، اراده و حیاتش نامحدود و مطلق باشد، به صورتی که به گفته حضرت امام خمینی، اگر قدرت مطلق جهان باشد و عالم را در اختیار داشته باشد و به او بگویند که جهان دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن جهان را در اختیار داشته باشد. یا مثلاً هر اندازه دانشمند باشد و گفته شود علوم دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن علوم را هم بیاموزد. (چهل حدیث، ص ۱۵۵ - ۱۶۳).

دستگاه آفرینش با تربیت تکوینی خود کمال خواه و کمال جو است و به همین سبب است که با وجود تمام سختیها، موانع و مشکلات، عاشق کمال است و برای رسیدن به آن، از هیچ کوشش و تلاشی فروگذار نمی کند. این فطرت کمال خواهی است که موجودات را عاشق ساخته است. از این رو، محرک همه موجودات عشق است.

آتش عشق است کاندَر نی فتاد جوشش عشق است کاندَر می فتاد (مثنوی معنوی، ۱، ۱۰)



✚ جمال خواهی

جمال عبارت است از حضور کمال لایق و ممکن یک «چیز» نزد انسان. بنابراین، اولاً، کمال هر چیز به قابلیت کمال پذیری آن چیز بستگی دارد؛ از این رو، باید ملاحظه کرد آیا مثلاً فلان چیز اصلاً قابلیت پذیرش این کمالات را دارد یا خیر؟ ثانیاً، اگر تمام کمالات لایق یک چیز نزد انسان باشد، آن چیز در غایت جمال و زیبایی است و اگر فقط برخی از آن کمالات حاضر باشد، چیز به اندازه آن کمالات متصف به حسن و جمال می شود. مثلاً اگر خطی تمام کمالات لایق خود را - که عبارت است از متوازی، متناسب و منتظم بودن - دارا بود آن خط در اوج زیبایی است و هر چه این کمالات را کمتر داشت، از زیبایی کمتری برخوردار خواهد بود. وجود همین جمال خواهی در انسان است که موجب پیدایش شاخه های گوناگون هنر و فرهنگ در تمدن بشری شده است و اسلام نیز آن را پذیرفته و حتی بخشی از اعجاز قرآن کریم بر اساس هنر و زیبایی پی ریزی شده است؛ به گونه ای که قرآن کریم خود یک اعجاز هنری است. زیبایی و جمال منحصر به محسوسات نیست؛ بلکه در غیر محسوسات نیز وجود دارد؛ زیرا زیبایی را به علم، اخلاق و دیگر حقایق غیر حسی نیز نسبت می دهیم، در حالی که هیچ یک از این موارد با حواس پنج گانه ظاهری درک نمی شود، بلکه با بصیرت باطن و چشم دل که همان نور عقل است، درک می گردند. به هر روی، جمال و زیبایی عامل مهمی در تحقق عشق است، آن هم جمال غیر محسوس. سر اینکه برخی کسانی را دوست دارند که در زیبایی ظاهری آنها تردید است و چه بسا در چشم دیگران چهره ای کریه دارند، این است که عاشق در معشوق جمالی را می بیند که دیگران نمی بینند:

کز تو مجنون شد پریشان و غوی

گفت لیلی را خلیفه: کان تویی

گفت: خامش چون تو مجنون نیستی (مثنوی معنوی، ۱، ۴۰۷ - ۴۰۸)

از دگر خوبان تو افزون نیستی؟!

هـ- سریان عشق

به دلیل آنکه همه هستی دارای حیات و شعور بوده و کمال جو هستند، عشق در تمام عالم هستی سریان دارد؛ هر چند از جهت شدت و ضعف گوناگون باشند ولی بر اساس ارتباط عشق با معرفت و با اسبابی چون کمال جویی و جمال خواهی، عشق در همه عالم و در میان همه موجودات جریان دارد. این عشق است که در نی آتش می افکند و می را به جوشش و می دارد. مظاهر خلقت و بدایع طبیعت همه مسخر عشق اند. کشش و جذب اجزای هم جنس به یکدیگر و پیوند و ترکیب اعداد نیز از جلوه های عشق است. جاذبه ای که «جزء» را به سوی «کل» می راند و میان اشیاء و پدیده ها، تناسب، سنخیت و انضمام می آفریند همه از عشق است:

عشق ساید کوه را مانند ریگ

عشق جوشد بحر را مانند دیگ

عشق لرزاند زمین را از گراف (مثنوی، ۵، ۲۷۳۵ - ۲۷۳۶)

عشق بشکافد فلک را صد شکاف

اما، داستان عشق انسان، داستان دیگری است؛ زیرا، اولاً به دلیل وجود حیات و شعور برتر در انسان، عشق در او از شدت و حدت بیشتری برخوردار است و ثانیاً به دلیل لطافت و وسعت ادراکش، معشوقهای او بیشتر است و نه تنها از درختان خرم و کوهساران عالم و طراوت بهار و سرخی شفق و تابش ماه و دیگر جلوه های عالم وجود لذت می برد بلکه به کمالات و جمالهایی برتر از عالم مادی نیز عشق می ورزد. ثالثاً علی رغم ژرفا و گستردگی ادراکش، داعیه های خیالی و وهمی او همواره با عقلش درگیرند و مزاحمانی از قوای شهویه و غضبیه بر سر راهش قرار دارد که عشق حقیقی را با عشقهای مجازی و کاذب درگیر می سازد. به دلیل همین سه نکته ظریف و عمیق، باید دستی از غیب برون آید و عشق انسان را هدایت کند و راه وصول عشق را به او بنمایاند. فرستادن پیامبران و فرو فرستادن کتابهای آسمانی برای همین جهت است تا عشق حقیقی و راستین را از عشق مجازی و دروغین باز شناساند و آدمی را در عشق و عاشقی اش مدد رساند. کلام پیامبران بوی گلی است که انسان را به سمت گلستان می برد:

بوی گلزار و سرو و سنبل است

این سخنهایی که از عقل کل است

جوش مل دیدی که آنجا مل نبود (مثنوی، ۱، ۱۸۹۸ - ۱۹۰۰)

بوی گل دیدی که آنجا گل نبود



قلم فکر شکستم

در اندیشه بیستم

که تو بالاتر از آتی که کنم وصف کمالت

۶- مبانی عشق

عشقی که دین برای انسان ترسیم می کند، متأثر از دیدگاه خاصی به خداوند، عالم هستی و انسان و نسبت این سه با یکدیگر است. به بیان دیگر، عشقی که رسول خاتم(ص) نویدبخش آن است بر مبانی خداشناسی، انسان شناسی و هستی شناسی خاصی است

✚ **خداشناسی:**

خداوند آفریننده آسمانها و زمین و خالق همه چیز است. (حشر، ۲۴، انعام، ۱۴ و ۱۰۲) بهترین وصف از آن اوست (نحل، ۶۰) دانا، توانا، زنده، پاینده، بی نیاز، یکتا، یگانه، پاک از هر عیب و ... می باشد. (بقره، ۱۱۵، طه، ۱۱۱، لقمان، ۳۰، الرحمن، ۲۷، اخلاص، ۲ - ۱، نحل، ۵۱، حشر، ۲۳، حدید، ۳، بقره، ۲۸۴ و ... هر که بهره ای از کمال دارد، از خدا وام گرفته است. (فاطر، ۱۵). خداوند الهام کننده دوستی و محبت در میان مؤمنان بوده (انفال، ۶۳، آل عمران، ۱۰۳) و مهر و محبت خویش را به دل دوستداران خویش می افکند و عشق را میان انسانها حاکم می سازد (طه، ۳۹)

هر چه اندیشی پذیرای فناست آنکه در اندیشه ناید آن خداست (مثنوی، ۲، ۳۱۰۷)

✚ **انسان شناسی:**

انسان موجودی است برگزیده خداوند، خلیفه و جانشین او در زمین (بقره، ۳۰، انعام، ۱۶۵)، ترکیبی از جسم و روح (سجده، ۷ - ۹)، دارای فطرتی خداآشنا(اعراف، ۱۷۲ - ۱۷۳ و روم، ۳۰)، آزاد، مستقل، امانت دار خدا و مسؤول خویشتن و جهان(احزاب، ۷۲، دهر، ۲ - ۳)، وجودش از ضعف و ناتوانی آغاز می شود و به قوت و کمال سیر می کند، اما جز در بارگاه الهی و جز با یاد او آرام نمی گیرد. (انشقاق، ۶، رعد، ۲۸)، خداوند متعال بینشها و گرایشهایی را در آدمی نهاده است که اولاً اکسایبی نیست، ثانیاً در عموم افراد وجود دارد، هر چند ممکن است دارای شدت و ضعف باشد. کمال جویی و جمال خواهی از جمله گرایشهای فطری اند که خداوند آنها را در روح آدمی قرار داده است. از منظر آیات قرآن، آدمی می تواند با کنار زدن حجابهای ظلمانی از روح خویش و با استمداد از وحی و عقل که راه و مسیر و چگونگی سیر را به او نشان می دهد، بینشها و گرایشهای فطری خویش را شکوفا سازد و به موطن اصلی خود که همان لقای حضرت حق است بازگشته و به مقام شایسته خویش نایل گردد: (انشقاق، ۶ - ۱۲، رعد، ۲، سجده، ۱۰)

✚ **هستی شناسی:**

همه عالم هستی آیات و نشانه های خداوند است. حضرت حق، گاه همه آنچه را که در زمین و آسمان و در نظر کلی تر جهان هستی است نشانه می داند(جاثیه، ۳، یوسف، ۱۰۵)؛ و گاه به برخی از موجودات عالم هستی به طور خاص اشاره کرده و آنها را آیت خود تلقی فرموده است. (نحل، ۱۱ - ۱۲، یونس، ۶، رعد، ۴، روم، ۲۰ - ۲۴، لقمان، ۳۱، طه، ۵۴، شوری، ۳۳ و ...)

من به هر چه می نگرم روی دوست می بینم

من به هر که می گذرم ذکر دوست می شنوم

از منظر آیات قرآن، کل جهان هستی و موجودات آن مسخر انسان است تا آدمی را برای رسیدن به مقصود نهایی خویش مدد رساند. (ابراهیم، ۳۲ - ۳۳ و ...)

به هر روی، عالم هستی ظهور اوست:

هر دو عالم چیست؟ عکس خال او (مثنوی، ۲، ۱۹۱).

در بیان ناید جمال حال او



۷- عشق حقیقی

به دلیل آنکه خداوند کامل محض و محض کمال، جمیل مطلق و مطلق جمال و دارای بالاترین، برترین و بهترین وصفهاست، مبدأ عشق، اولین عاشق و الهام بخش عشق است، و از آنجا که همه هستی نمود، آیت و مظهر اویند، از او سرچشمه گرفته و به سوی اویند. و از آن رو که آدمی کمال جو و جمال خواه بوده و ظهور و جلوه تام و کامل صفات حضرت حق است؛ عشق حقیقی عبارت است از «قرار گرفتن موجودی کمال جو [انسان] در جاذبه کمال مطلق (خداوند متعال) پروردگاری بی نیاز، یگانه، دانای اسرار، توانا، قاهر و معشوقی که همه رو به سوی او دارند و او را می طلبند.»

خوش تر ز غم عشق تو غمخوار ندیدم

در آینه حسن تو زنگار ندیدم

یک مشتری عشق به بازار ندیدم

در دل هوس شاهی این دار ندیدم (مرحوم آیت الله قمشه ای)

مانند تو من یار وفادار ندیدم

جز خال خیال رخ زیبای تو در دل

دل بندگی دوست به شاهی نفروشد

با بندگی حضرت معشوق الهی

این عشق که از آن به عشق اکبر نیز یاد می شود، عشق به معشوق حقیقی و اصلی و منحصر به فردی است که با عشق به خود، جهان را آفرید و عشق را در تمام هستی و از جمله در فطرت آدمی جای داد. عشق حقیقی و راستین، تنها به کمال محض و جمیل مطلق توجه دارد، تنها او را می خواهد و می جوید. این عشق، التیام بخش، رام کننده، صبرآور، انس برانگیز، رضایت بخش، نیروزا، طلب آور، درهم شکننده خودپرستی، سرور انگیز، نشاط آور، پایا و پویاست. این، عشقی است که وصالش، مقتل عاشق است نه مسلخ وی؛ یعنی هنگام وصال، عاشق قامت برکشیده، قیامت به پا می کند و عشقش زنده تر و فعالتر می گردد، نه آنکه سرد و خاموش شود. قرآن کریم تنها محبوب حقیقی و اصلی را خداوند متعال می داند (بقره، ۱۶۵، توبه، ۲۴، هود، ۱۱۳، عنکبوت، ۴، زمر، ۳، شوری، ۶ - ۹). به اعتقاد درس آموزان مکتب عشق، عشق حقیقی از اول در فطرت آدمی وجود داشته و انسان می تواند با برطرف کردن گناهان و تعلقات غیر خدایی، این عشق را در فطرت خویش به عیان در یابد.

حوالتم به خرابات کرد روز نخست (حافظ)

ملاتم به خرابی مکن که مرشد عشق

عشق حقیقی انسان زاییده عشق خداست و سبب تفاوت درجه اش با عشق خدا، کدورت جسم انسان است. در صورت از میان برخاستن این کدورت، محبت نیز به طهارت و صفای اصلی اش برمی گردد. این همان عشقی است که از خدا آغاز می شود و به انسان می رسد و او را به خدا می رساند یعنی عشق حقیقی. گفتنی اینکه عشق حقیقی دو طرفه است، چنان که قرآن نیز بدان تصریح کرده است (مائده، ۵۴، و آل عمران، ۳۱)، یعنی در قبال عشق انسان به خداوند، خداوند متعال نیز به انسانی که عشق حقیقی و راستین دارد، عشق می ورزد.

نشانه های عشق انسان به خدا

✚ ترجیح دادن خداوند بر همه محبوبهای دیگر

دستمزد و اجرت خدمت هم اوست

عشق نبود هرزه سودایی بود

هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

در نگر زان پس که بعد «لا» چه ماند

شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت (مثنوی، ۵، ۵۸۶ - ۵۹۰)

عاشقان را شادمانی و غم اوست

غیر معشوق ار تماشایی بود

عشق آن شعله ست کاو چون برفروخت

تیغ «لا» در قتل غیر حق براند

ماند «الا الله» باقی جمله رفت

✚ در باطن و ظاهر مطیع و موافق اوامر و نواهی او بودن (نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، نامه ۶۹، ص ۳۵۴).

✚ مستغرق ذکر و یاد خدا بوده و به کلام محبوب یعنی قرآن عشق ورزد

✚ از او خشنود بوده و در قرب او آسایش و آرامش دارد

✚ با مال و جان در راه او مجاهده کند (مائده، ۵۴)

چاکری و جان سپاری کار ماست

صد هزاران جان عاشق سوختند

شمع روی یار را پروانه اند (مثنوی، ۲، ۲۵۷۲ - ۲۵۷۴)

تا خیال دوست در اسرار ماست

هر کجا شمع بلا افروختند

عاشقانی کز درون خانه اند

✚ همه مخلوقات وی را به خاطر او دوست بدارد

و ...

هر کس که شود عاشق هر چیز، همانست